Journal of Legal Philosophy Studies
Volum 1, Consecutive Number 1, 2025
Journal Homepage: https://philosophylawjournal.ir/
This is an Open Access paper licensed under the Creative Commons License CC-BY 4.0 license.



Review of John Rawls' view on the principle of justice

Ameneh Moradi[1*], Mohammad Reza Hakakzadeh[2]

1. Ph. D. student of Public International Law, Azad Islamic University of Qom Branch, Iran.
moradi.amina@yahoo.com

2. Assistant Professor, Department of Law, Islamic Azad University, Qom Branch, Iran.
hakakreza@gmail.com

Abstract

Justice is a human matter; wherever man is valued, and whenever the realization of humanity has been the concern of mankind, justice has entered the field of existence and played a role. Throughout human history, justice has been considered as a desirable idea and value, and man has always dreamed of establishing justice in the universe. According to Rawls, justice is the first virtue of social institutions, as honesty is the virtue of the thinking system. Therefore, this ultimate goal can be seen in all philosophical schools and monotheistic religions and in the opinion of all Islamic and Western thinkers. Justice has been examined from different perspectives due to its importance for all areas of individual and social life. The diversity of these areas has raised several concepts of justice. The idea of equality is an idea that is included in all concepts of justice. From a precise and at the same time broad viewpoint, it can be said that there is basically one type of justice and that is "social justice", because justice is important in social relations.

John Rawls' theory of justice is one of the most influential works on justice in the contemporary era. In Rawls' theory of justice, social justice has a place beyond the distribution and redistribution of possibilities (that is, wealth and opportunities). Also, in this theory, guaranteeing maximum freedom for citizens is also considered a fundamental principle in the concept of justice. Justice as fairness is the title of an article in which he refers to two basic questions and human values: *equality* and *freedom*.

Keywords: fairness, rights, Rawls, justice, moral justice, social justice

- Moradi, A., Hakakzadeh, M R. (2025). Review of John Rawls' view on the principle of justice, *Journal of Legal Philosophy Studies*, 1(1), 1-34.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

مجله مطالعات فلسفه حقوق

مجله مطالعات فلسفه حقوق

دورۀ اول ـ شمارۀ اول ـ ۱۴۰۴

صفحات ۱-۳۴ (مقاله پژوهشی)

تاریخ: دریافت ۱۴۰۳/۰۵/۰۵ـ پذیرش ۱۴۰۴/۰۴/۱۷ ـ انتشار ۱۴۰۴/۰۵/۲۰

بررسی دیدگاه جان رالز در مورد اصل عدالت

آمنه مرادی[۱*]، محمدرضا حکاک‌زاده[۲]

دانشجو دکترای حقوق بین‌الملل عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم، قم، ایران. moradi.amina@yahoo.com

استادیار گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم، قم، ایران. hakakreza@gmail.com

چکیده

عدالت امری انسانی است؛ هر آنجا که انسان قدر نهاده شود، و هر آنگاه که تحقق انسانیت، دغدغه بشر بوده باشد عدالت نیز پای به میدان وجود و نقش‌آفرینی نهاده است. عدالت در طول تاریخ بشر به عنوان ایده و ارزشی مطلوب مورد توجه بوده و انسان همواره رؤیای برقراری عدالت در عالم هستی در سر داشته است. به گفته رالز عدالت نخستین فضیلت نهادهای اجتماعی است؛ همچنان‌که صداقت، فضیلت نظام تفکر است. ازاین‌رو، در همه مکاتب فلسفی و ادیان توحیدی و از نظر همه اندیشمندان اسلامی و غربی این هدف غایی را می‌توان دید. عدالت به دلیل اهمیتی که برای همه عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی دارد، از منظرهای متفاوت مورد بررسی قرار گرفته است. تنوع این حوزه‌ها مفاهیم متعددی از عدالت را مطرح کرده است. ایده برابری ایده ای است که در تمام مفاهیم عدالت مدخلیت دارد. در نگاهی دقیق و در عین حال موسع می‌توان گفت که اصولاً عدالت یک نوع دارد و آن «عدالت اجتماعی» است، زیرا عدالت در روابط اجتماعی مطرح است.

تئوری عدالت جان رالز یکی از با نفوذترین آثار مؤثر در زمینه عدالت در دوره معاصر است. در نظریه عدالت رالز، عدالت اجتماعی جایگاهی فراتر از توزیع و بازتوزیع امکانات (یعنی ثروت و فرصت‌ها) دارد. همچنین در این نظریه تضمین حداکثر آزادی برای شهروندان نیز اصلی بنیادین در مفهوم عدالت به شمار می‌آید. عدالت به مثابه انصاف عنوان مقاله‌ای است که او در آن به دو سؤال و ارزش اساسی بشر اشاره می‌کند؛ برابری و آزادی.

کلیدواژه: انصاف، حقوق، رالز، عدالت، عدالت اخلاقی، عدالت اجتماعی

– مرادی، آمنه؛ حکاک‌زاده، محمدرضا. (۱۴۰۴). بررسی دیدگاه جان رالز در مورد اصل عدالت، مجله مطالعات فلسفه حقوق، ۱(۱)، صفحات ۱-۳۴.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

مقدمه

عدالت برترین ارزش انسانی و گوهری ارزشمند است که انسان از آغاز تمدن خود شناخته و تحقق آن را هدف عالی خود دانسته و به منظور برقراری آن همواره در تلاش بوده است. در عصر حاضر هیچ صدایی بلندتر از عدالت و این پرسش نیست که عدالت کجاست. در همه ادیان توحیدی و مکاتب فلسفی، بازتاب این هدف متعالی بشر جهت استقرار عدالت را می‌توان دید. برقراری عدالت یکی از مهمترین اهداف انبیاء الهی بوده است از منظر امامان معصوم علیهم السلام نیز عدالت ضرورتی است که بقای جامعه منوط به آن است و بدون تحقق آن جامعه باقی نخواهد ماند. افلاطون نیز مدعی بود که عدالت کیفیت روح است که به موجب آن انسان میل غیر منطقی به چشیدن هر لذت و کسب رضایت خودخواهانه از هر شیء را کنار می‌گذارد و خود را با انجام یک کارکرد واحد برای منفعت عمومی همراه می‌کند.

صاحب‌نظران حقوق بین‌الملل هریک خاستگاه ویژه‌ای را برای تبیین مبانی فلسفی حقوق معرفی کرده و با پی‌ریزی مکاتب گوناگون فلسفی به تثبیت و دفاع از اندیشه‌های خود در مورد عدالت برخاسته‌اند. در حقوق بین‌الملل عدالت منشأ پدیداری حقوق تلقی می‌شود و قانون‌گذار است که قانون را وضع یا لغو می‌کند. از نظر برخی حقوق یادآور اصول و قواعدی است که بر افراد جامعه حاکم است و دلیل وجودی آن حفاظت از نظم عمومی و نظارت بر حقوق بشری مردم جامعه است. بر این اساس اختیاراتی اعطا کرده که تحت عنوان مرزهای خصوصی افراد اجتماع شناخته می‌شود. ازجمله آن دسته از حقوق اولیه‌ای که شامل حق زندگی، حق اشتغال، حق مسکن، حق ازدواج، حق سفر و حق تملک و صدها حق دیگر می‌شود که توسط یک نظام حقوقی مقتدر از بقاء و استمرار آن حفاظت می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۱۴).

تئوری عدالت جان رالز یکی از با نفوذترین آثار مؤثر در زمینه عدالت در دوره معاصر است. در نظریه عدالت رالز، عدالت اجتماعی جایگاهی فراتر از توزیع و بازتوزیع امکانات (یعنی ثروت و فرصت‌ها) دارد. همچنین در این نظریه تضمین حداکثر آزادی برای شهروندان نیز اصلی بنیادین در مفهوم عدالت به شمار می‌آید.

در نظریه عدالت رالز سه مرحله اصلی وجود دارد. او ویژگی‌های خاصی را در نظر می‌گیرد ویژگی جوامع آزاد، و همچنین برخی ایده‌های خاص در مورد چگونگی درک

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

جامعه و مردم. رالز معتقد است که حتی افراد با باورهای متفاوت می‌توانند با برخی از اصول برای حل تعارضات اساسی بر سر تأثیرات توزیعی نهادهای اجتماعی موافقت کنند.

ثانیاً، او از سنت نظریه قرارداد در فلسفه سیاسی استفاده می‌کند و استدلال می‌کند که رضایت به نوعی برای اعمال مشروع قدرت دولتی ضروری است. براساس شرط رضایت، رالز در گام سوم اصول خاصی را برای یک جامعه عادلانه ارائه می‌کند که باید از شهروندان انتظار حمایت از آنها داشت. ایده اصلی این اصول این است که از حقوق سیاسی و مدنی باید حمایت شود و همه افراد با توانایی‌ها و تلاش‌های یکسان باید از فرصت برابر برای دستیابی به موقعیت‌های مختلف تضمین شوند. در این چارچوب، آن دسته از گروه‌های اجتماعی که بیشترین محرومیت را دارند، وزن تعیین‌کننده‌ای در توزیع منافع اقتصادی دارند.

این پرسش که چه زمانی شهروندان وظیفه اخلاقی اطاعت از دولت و حمایت از نهادهای جامعه را دارند؟ در فلسفه سیاسی نقش اساسی دارد. یکی از پاسخ‌های اصلی قرن بیستم به این سؤال، «عدالت به مثابه انصاف» رالز است که ارائه‌ای بهبود یافته و کوتاهتر از نظریه عدالت رالز می‌باشد که در سال ۱۹۷۱ منتشر شد.

چگونه حقوق، وظایف، مزایا و مسئولیت‌ها باید توزیع شود، آرمان‌های آزادی و برابری اغلب با یکدیگر در تضاد هستند. در سیاست داخلی، اغلب شاهد چنین تضادهایی بین درخواست‌ها برای آزادی‌های فردی بیشتر و طرح‌هایی برای ترتیبات رفاهی جهانی و برابری‌خواهانه هستیم. این تضاد بین آزادی و برابری است که رالز سعی می‌کند با نظریه عدالت خود آشتی دهد.

ازاین‌رو این پژوهش، پس از اشاره به اصول مورد حمایت رالز و برداشت او از جامعه و فرد به بررسی سه حوزه مبتنی بر نظریه رالز تحت عنوان «عدالت به مثابه انصاف» می‌پردازد که تا حدودی با نظریه عدالت او تفاوت دارد و به انتقادات مطرح شده در این رابطه اشاره می‌گردد.

اهمیت و نوآوری تحقیق حاضر از حیث بررسی نظریه عدالت رالز از منظر تفاوت آن با تئوری عدالت به مثابه انصاف و انتقاداتی که به آن وارد است، می‌باشد. ازاین‌رو، علی‌رغم آنکه درخصوص تئوری عدالت رالز تاکنون مقالات متعددی تدوین شده است، اما در رابطه با موضوع این تحقیق که به تفاوت تئوری عدالت رالز با عدالت به مثابه انصاف پرداخته شده است، آثار و مقالاتی قابل ملاحظه‌ای یافت نمی‌شود.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

۱. تئوری عدالت رالز

هنگام بحث از مفهوم عدالت، متخصصان فلسفه، حقوق، اقتصاد و سیاست نظریه‌های مختلف جان رالز را قبول نمی‌کنند. رالز از طریق آثار خود به عنوان یکی از فیلسوفان برجسته سیاسی و اخلاقی شناخته می‌شود. اعتقاد بر این است که جان رالز براساس تحلیل عمیق تفکر میان رشته‌ای خود، یکی از محققان تأثیرگذار در گفتمان ارزش‌های عدالت تا امروز است (توفیک، ۲۰۱۳: ۴۱). برخی از مفاهیم عدالت مطرح شده توسط رالز، ازجمله نظریه عدالت، لیبرالیسم سیاسی و قانون ملل، تأثیر قابل توجهی بر گفتمان عدالت دارند (فریدریش، ۲۰۱۴: ۱۳۹). جان رالز، که به عنوان یک «برابر خواه لیبرال عدالت اجتماعی» دیده می‌شود، استدلال می‌کند که عدالت فضیلت اصلی حضور نهادهای اجتماعی است. با این حال، فضیلت برای کل جامعه نمی‌تواند حس عدالت را برای هر کسی به ویژه برای افراد ضعیف که احساس عدالت کرده است، حذف کند یا به چالش بکشد (فریدریش، ۲۰۱۴: ۱۳۹)

صفت عدالت و بی‌عدالتی بر انواع متفاوتی از چیزها اطلاق می‌گردد: نه‌تنها قانون، نهادها، و نظام‌های اجتماعی بلکه بسیاری از کردارها و کنش‌های خاص، ازجمله تصمیم‌ها، داوری‌ها، و اسنادها نیز عادلانه و ناعادلانه خوانده می‌شوند. همچنین نگرش‌ها و منش‌ها و خلق و خوهای اشخاص، و خود اشخاص، را عادل یا ظالم می‌نمایم؛ به هر حال، بحث در اینجا عدالت اجتماعی است. موضوع اولیه عدالت، ساختار بنیادین جامعه، یا به عبارت دقیق‌تر شیوه توزیع حقوق و تکالیف اساسی و تعیین تقسیم عواید حاصل از همکاری اجتماعی از سوی نهادهای کلان اجتماعی است منظور از نهادهای اجتماعی کلان حقوق اساسی سیاسی و ترتیبات اقتصادی و اجتماعی کلان است. در یک نگاه کلان، نهادهای کلان، حقوق و تکالیف انسان‌ها را تعیین می‌کنند و بر دورنمای زندگی آنها، آنچه می‌خواهند باشند و آنچه می‌خواهند انجام دهند، تأثیر می‌گذارند.

یکی از مفاهیم مندرج در انصاف اصل بی‌طرفی قاضی است. این قاعده، یک قاعده ماهوی نیست و به محتوای تصمیم توجه نمی‌کند. وی می‌گوید: اگر می‌خواهید تصمیم، عادلانه باشد، این تصمیم باید توسط یک شخص بی‌طرف اتخاذ شود.

دومین مفهوم مندرج در انصاف گوش دادن به حرف دو طرف دعوا است. همان‌طورکه در آیین دادرسی از آن به اصل تناظر یاد می‌شود. چون اگر کسی به تنهایی به قاضی رود برنده است و این یک قاعده شکلی است و کاری به محتوای قضاوت ندارد. تصمیم زمانی

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

عادلانه است که به طرفین فرصت برابر دفاع داده شود. بنابراین برای یک قضاوت منصفانه: ۱) قاضی باید بی‌طرف باشد، یعنی خود در دعوا ذی‌نفع نباشد. ۲) دو طرف حق دفاع برابر داشته باشند و اظهارات دو طرف به مساوات، استماع شود (رالز، جان، ۱۳۸۷: ۳۲).

رالز در نظریه عدالت می‌نویسد: «عدالت اولین فضیلت برای نهاد اجتماعی است، همچنان‌که حقیقت برای نظام تفکر» عدالت از نظر رالز مقدم بر خوشبختی است. خوشی و کامیابی آنگاه به‌عنوان یک ارزش مثبت تلقی می‌شود که عادلانه بودن آن محرز باشد. عدالت چارچوبی است که افراد مختلف در آن فرصت پی گرفتن آمال و ارزش‌های مورد نظر خود را پیدا می‌کنند (رالز؛ ۱۹۹۹: ۳).

به طور خاص، رالز با استفاده کامل از مفاهیم خلاقانه خود که به عنوان «موقعیت نخستین» و «پرده جهل» شناخته می‌شود، ایده عدالت را توسعه می‌دهد. دیدگاه رالز وجود یک تعادل و موقعیت برابر را بین تک تک افراد جامعه مطرح می‌کند.

هیچ تمایزی بین وضعیت، داشتن موقعیت بالاتر از یکدیگر وجود ندارد، به‌طوری‌که یکی از طرفین می‌تواند توافقی متوازن انجام دهد، این دیدگاه رالز به عنوان «موقعیت نخستین» است که بر مفهوم تعادل بازتابی مبتنی بر ویژگی‌های عقلانیت، آزادی و برابری به منظور تنظیم ساختار اساسی جامعه است.

در این میان، مفهوم «حجاب جهل» به این معناست که هرکس با بسته شدن همه حقایق و اوضاع و احوال مربوط به خود، ازجمله موقعیت‌ها و آموزه‌های اجتماعی خاص، مواجه می‌شود و درنتیجه، مفهوم یا دانش در حال رشد عدالت را تیره و تار (مبهم) می‌کند.

رالز با این مفهوم مردم را به سمت دستیابی به اصل برابری منصفانه با نظریه‌ای به نام «عدالت به مثابه انصاف» سوق می‌دهد (رالز، ۲۰۰۶: ۹۰). این بدان معناست که عدالت از نظر رالز اقدامی است که باید برای رسیدن به تعادل بین منافع شخصی و مشترک انجام شود. (رالز، ۱۳۷۶: ۶۱).

۲. عدالت به مثابه انصاف

رالز در پاسخ به این سؤال که چه زمانی شهروندان تعهد اخلاقی برای سازگاری با نهادهای اجتماعی دارند که توسط مقامات دولتی حفظ می‌شود، رالز پاسخ می‌دهد که این در درجه اول یک مسئله عدالت است، و به ویژه در مورد تأثیرات نهادهای اساسی در هنگام توزیع «کالاهای اولیه اجتماعی» بین افراد.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

اصول عدالت توزیعی این نظریه الزامات توزیع خاصی را برای نهادهای اساسی جامعه، به‌عنوان یک کل، با این فرض که عموماً از آنها پیروی می‌کنند، توجیه می‌کند (رالز ۱۹۹۳ الف، ۵):

۲-۱. اصل آزادی

هر کس دارای حق مسلم یکسانی برای داشتن مجموعه‌ای رضایت‌بخش از حقوق اولیه برابر است که با مجموعه حقوق مربوط به دیگران مطابقت دارد. آنها شامل حقوق مدنی و سیاسی، مانند حق رأی، آزادی بیان و مذهب و حق حمایت برابر تحت قانون هستند.

۲-۲. اصل نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی

اصل دوم شامل دو شرط برای نوع تفاوت‌های اجتماعی و اقتصادی است که می‌تواند در طول زمان رخ دهد. رالز اغلب به این دو شرط به عنوان دو اصل متفاوت اشاره می‌کند:

۲-۲-۱. اصل فرصت‌های برابر

این اصل، اصل تفاوت عینی است، بدین‌معنا که اصل دوم ضامن تحقق تناسب مبادله حقوق و تعهدات طرفین است. به‌طوری‌که پذیرفتن تفاوت در مبادله تا زمانی که شرایط حسن نیت و انصاف را داشته باشد، معقول (عینی) است. این اصل مبین آن است که اگر برخی جایگاه‌های شغلی بر یک بنیان منصفانه برای همه باز نباشد، کسانی که از دسترسی به آنها محروم می‌شوند حق دارند احساس بی‌عدالتی کنند هرچند از مزایای تلاش‌های عظیم‌تر کسانی که به آن مناصب و مشاغل راه یافته‌اند، بهره‌مند باشند.

نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی موجود باید با موقعیت‌های اجتماعی، مشاغل و مشاغلی مرتبط باشد که به‌طور یکسان برای همه با توانایی و تمایل یکسان به استفاده از توانایی‌ها در دسترس باشد.

۲-۲-۲. اصل تفاوت

نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی، نابرابری‌هایی هستند که اگر و تا جایی قابل توجیه هستند که برای افراد کم‌منافع جامعه مفید باشد. کوچکترین قطعه کیک اجتماعی باید تا حد امکان بزرگ باشد.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

نابرابری اجتماعی و اقتصادی باید به ترتیبی مدیریت شود تا بتوان بر نابرابری فائق آمد. پس باید به اصل تفاوت و اصل فرصت برابر توجه کرد. این امر با هدف ارائه بیشترین منفعت برای افراد محروم انجام می‌شود و تأکید می‌کند که در شرایط و فرصت‌های برابر، همه موقعیت‌ها باید برای همه وجود داشته باشد.

در جامعه‌ای مطابق با این اصول، اصل آزادی اولویت دارد: نهادهای اجتماعی در مجموع نباید فرصت‌های برابر را ترویج کنند یا اجازه نابرابری اقتصادی را به گونه‌ای بدهند که حقوق و آزادی‌های اساسی دیگران را نقض کند. به همین ترتیب، اصل برابری فرصت‌ها بر اصل تفاوت غلبه دارد: برابری فرصت‌ها را نمی‌توان قربانی بهبود درآمد و ثروت بدترین افراد کرد. اصل تفاوت ممکن است به نابرابری اقتصادی بین افراد در موقعیت‌های مختلف اجازه دهد، برای مثال، اگر پاداش تلاش اضافی، بهره‌وری را افزایش دهد و درنتیجه به افزایش حداقل دستمزد در جامعه کمک کند. اما این تنها تا زمانی قابل توجیه است که تفاوت در دستمزدها با اصول دیگر سازگار باشد: نابرابری اقتصادی ممکن است به قدرت سیاسی نابرابر تبدیل نشود و فرصت‌های تحصیل و انتخاب شغل برای نسل بعدی نباید تحت تأثیر قرار بگیرد.

این اصول را نمی‌توان به راحتی برای توجیه نه سیاست‌های آزادسازی اقتصادی و نه همه سیاست‌های سوسیال دموکراتیک در نظر گرفت. نظریه رالز، اصولاً برای اجازه دادن به نقل و انتقالات مالیاتی بزرگ یا کوچک، استفاده کم و بیش از مکانیسم‌های بازار، و ابزارهای آزمایش شده یا ترتیبات پشتیبانی جهانی باز است. چنین انتخاب‌هایی باید به شرایط اقتصادی اجتماعی و تأثیر انگیزه‌های اقتصادی بستگی داشته باشد.

این اصول عمدتاً برای نهادهایی در نظر گرفته شده است که در طول زمان وجود دارند و بنابراین ترجیحات و آرزوهای جمعیت را شکل می‌دهند.

هیچ ادعایی از جانب رالز وجود ندارد که این اصول در مورد استراتژی‌هایی برای بهبود ترتیبات ناعادلانه موجود نیز اعمال می‌شود. به عنوان مثال، نمی‌دانیم که تضمین حقوق سیاسی مهم‌تر یا فوری‌تر از رفع نابرابری شدید اقتصادی در جامعه‌ای است که عمیقاً ناعادلانه است.

به طور مشابه، اقداماتی مانند اقدام مثبت یا سهمیه‌بندی جنسیتی می‌تواند از نظر هنجاری در برخی جوامع برای مدت محدودی برای رفع بی‌عدالتی قابل توجیه یا ضروری باشد،

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

حتی اگر چنین اقداماتی ممکن است با اولویت اصل برابری فرصت‌ها بر اصل تفاوت در تضاد باشد. (فولسدالی: ۲۰۱۴: ۴-۳)

اصل تفاوت رالز می‌گوید که فرض در اصل اول برابری انسان‌ها از حیث انسانی بود و از این اصل که بگذریم باید مبنایی برای تفاوت داشته باشیم. وی می‌گوید هرگونه رفتار نابرابر باید به نفع آسیب‌پذیرترین اقشار جامعه صورت گیرد. چون همه کسانی که در پس پرده جهل هستند، یک نگرانی خواهند داشت و آن اینکه اگر افرادی که ضعیف‌ترند و نمی‌توانند رقابت کنند، باید با آنها چگونه رفتار شود؟ در جواب می‌گویند: باید اگر نابرابری باشد، این نابرابری باید به نفع طبقات ضعیف باشد. چنین سؤالات مهمی در مورد بهبود مناسب ترتیبات ناعادلانه خارج از محدوده این اصل است؛ از آنجایی که قرار است آنها در مورد ترتیباتی که قبلاً وجود دارد اعمال شوند (فولسدالی، ۲۰۱۴: ۶-۴)

۳. مفاهیم جامعه و فرد

چگونه نظریه عدالت به منزله انصاف می‌تواند چنین معیارهای دقیقی را برای نهادهای اجتماعی منصفانه توجیه کند؟ رالز سعی نمی‌کند این اصول را از یک اصل اساسی‌تر استخراج کند. در عوض، او استدلال می‌کند که این اصول معقول‌تر از اصل فایده‌گرایانه حداکثرسازی مطلوبیت هستند.

اما بسیاری از استدلال‌های فوری له یا علیه سیاست‌های مختلف رضایت‌بخش نیستند. اینکه یک اصل انصاف معین به نفع یک گروه اجتماعی خاص است، ممکن است به راحتی به عنوان یک استدلال ناعادلانه در نظر گرفته شود ـ درواقع نقش اصول عدالت توزیعی دقیقاً ارزیابی عادلانه بودن این تبعیض است. تنوع دینی و هنجاری موجود در جامعه نیز مانع از برخی استدلال‌ها برای اصول پیشنهادی، مانند ترویج یک باور خاص، یا پرورش نگرش‌ها یا قابلیت‌های خاص می‌شود.

بحث نمی‌تواند صرفاً این باشد که این دیدگاه خاص از زندگی، یا این نگرش‌ها یا توانایی‌ها، درست هستند یا ارزش ذاتی دارند. افرادی که دیدگاه‌های دیگری در مورد آنچه ارزش دارد، دارند؛ دلیلی برای پذیرش چنین استدلالی ندارند. اولین گام در نظریه عدالت رالز شامل دو باور اساسی است که به عقیده وی در جوامع دموکراتیک مرکزیت دارند: یک درک خاص از جامعه و یک تصور از اعضای جامعه.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

او پیشنهاد می‌کند که جامعه باید به عنوان یک سیستم همکاری بین اعضای آزاد و برابر نسل‌ها درک شود. رالز خود را از فایده‌گرایان متمایز می‌کند، که جامعه را مکانیزمی برای ارتقای رفاه کلی می‌دانند، و از بسیاری از فیلسوفان اخلاقی که استدلال می‌کنند جامعه باید یک ایدئال انسانی خاص را ترویج کند. او معتقد است که اساس او به ویژه به دلیل دو بینش مهم در مورد تاریخ و تحقیقات که در مورد جامعه به ما داده است مناسب است: تأثیر نهادهای اجتماعی و تنوع اخلاقی.

عدالت به مثابه انصاف بر موضوع محدودی تمرکز دارد: پیامدهای توزیعی نهادهای اساسی اجتماعی مانند قانون، ساختار اقتصادی، ترتیبات مالیاتی و ساختار خانواده. این تئوری منحصراً به موضوع خاصی مربوط می‌شود: اینکه چگونه چنین نهادهایی که به عنوان یک کل در نظر گرفته می‌شوند، باید بر توزیع مزایا و مسئولیت‌های خاص بین ما تأثیر بگذارند.

رالز معتقد است که این سؤال عملاً مرتبط، مهم و بسیار دشوار است. برای روشن شدن و درک نظریه رالز باید به دیدگاه او درباره جامعه و فرد و رابطه این دو نگاه کرد.

رالز انتخاب می‌کند تا بر چگونگی تأثیر نهادهای اساسی جامعه بر آن تمرکز کند تقسیم مزایا و مسئولیت‌ها بین خودمان. دو جنبه از جامعه، توافق بر سر معیارهای این توزیع را دشوار می‌کند: ما توسط نهادها شکل گرفته‌ایم و باورهای ارزشی متفاوتی داریم. نهادهای اجتماعی بر شرایط زندگی و ارزش‌های ما تأثیر می‌گذارند. نهادهای اجتماعی ساخته دست بشر هستند، نه طبیعی: آنها به طور منحصر به فرد توسط نیازهای طبیعی ما تعیین نمی‌شوند و می‌توانند متفاوت باشند.

این بینش جدیدی نیست: دیوید هیوم در مورد «تصنعات اجتماعی» اظهار می‌کند که آنها با برنامه و هدف خاصی انجام می‌شوند. و این نهادها تحت کنترل انسان هستند، به این معنا که می‌توان آنها را تغییر داد، مثلاً با قانون‌گذاری (Hume 1960, 475, 528).

تغییر نهادی برنامه‌ریزی‌شده دشوار است و اغلب با شکست مواجه می‌شود (الستر ۱۹۹۱). اما با توجه به فرصت‌هایی برای تغییرات مناسب، هنوز منطقی است که بپرسیم نهادهای اجتماعی چگونه باید باشند. فلسفه سیاسی حداقل از زمان افلاطون به چنین موضوعاتی توجه داشته است.

رالز سعی می‌کند به نوع خاصی از این پرسش پاسخ دهد و به‌ویژه به آنچه که او «ساختار اجتماعی اساسی» می‌نامد توجه دارد.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

ما به شدت تحت تأثیر محیط اجتماعی خود و از این نظر موجودات اجتماعی هستیم. نظام حقوقی، اقتصاد بازار، مالیات و ساختار خانواده، حقوق و تعهداتی را ایجاد می‌کند که به نقش‌های مختلف گره خورده است. این ترتیبات به توانایی‌ها و انواع خاصی از کار پاداش می‌دهد و دستورالعمل‌هایی را برای نحوه توزیع ثمرات همکاری ارائه می‌دهد.

نهادها به گونه‌ای اساسی بر ما تأثیر می‌گذارند، به گونه‌ای که شاخص‌های مستقل زیادی برای بحث در مورد چگونگی توزیع چنین مزایا و مسئولیت‌هایی بین ما، توسط نهادها باقی نمانده است. نهادها به سه طریق اعمال نفوذ می‌کنند: از طریق توزیع منافع، از طریق انتظاراتی که در بین ما برای منافع آینده ایجاد می‌کنند، و حتی با تأثیرگذاری بر ارزشی که ما برای چنین مزایا و مسئولیت‌هایی قائل هستیم.

نهادها ابتدا بر توزیع مزایا و مسئولیت‌ها تأثیر می‌گذارند. ما در مکان‌های خاصی در جامعه متولد می‌شویم و فرصت‌های ما در زندگی عمدتاً توسط نهادهای اجتماعی اساسی تعیین می‌شوند که بر توانایی ما برای دستیابی به موقعیت‌های مختلف اجتماعی تأثیر می‌گذارند. دوم، ما انتظارات را در پرتو این نهادها شکل می‌دهیم.

آنها به برخی از توانایی‌ها و برخی از انواع کار پاداش می‌دهند و دستورالعمل‌هایی را برای نحوه توزیع ثمرات همکاری ارائه می‌دهند. براساس ترتیبات پایدار، کسانی که مشاغل یا موقعیت‌های اجتماعی خاصی دارند، براساس آن پاداش دریافت می‌کنند و هرکسی طبق این قوانین، پاداشی را دریافت می‌کند که به دست آورده است.

بنابراین، «دادن به همه براساس شایستگی یا تلاش» پاسخی به این سؤال نمی‌دهد که چه معیارهایی باید در مورد چنین نهادهایی اعمال شود که انتظارات شهروندان را تعیین می‌کند، که به نوبه خود تعیین می‌کند که افراد برای چه چیزی سزاوار خواهند بود (هیوم ۱۹۷۵، ۱۹۹۳).

نهادهای جایگزین، مانند سایر قوانین برای پذیرش تحصیلی یا بازنشستگی، انتظارات متفاوتی را ایجاد خواهند کرد. بنابراین انتظارات موجود در مورد نقش‌های تعریف‌شده اجتماعی نمی‌تواند مبنایی برای ادعای چگونگی توزیع مزایا و مسئولیت‌ها توسط نهادهای اجتماعی باشد. ثالثاً، نهادها عمیقاً بر انتظارات و ارزش‌های ما تأثیر می‌گذارند. ما شکل‌پذیر هستیم:

نهادها حتی ارزیابی ما از مزایا و مسئولیت‌هایی را که چنین نهادهایی ارائه می‌کنند مشخص می‌کنند (مارچ و سیمون ۱۹۹۳، الستر ۱۹۸۳، مارس و اولسن ۱۹۸۹). نهادها آنقدر

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

زود و عمیق ما را شکل می‌دهند که تصور اینکه ما مجموعه‌ای «اصیل» یا «واقعی» کامل از ارزش‌ها یا علایق داریم که در مواجهه با نهادها تحریف یا توسعه یافته‌اند، دشوار است. سؤال این نیست که چگونه می‌توان از چنین اجتماعی شدنِ ارزشی اجتناب کرد، بلکه سؤال این است که ارزش‌ها و هنجارهایی است که نهادها باید در بین شهروندان پرورش دهند. این یکی از دلایل مهم بودن مسئله مشروعیت هنجاری است: به این معنا که نهادهای اجتماعی چگونه باید مزایا و مسئولیت‌ها را توزیع کنند، ازجمله چگونگی تخصیص، انتظارات و ارزش‌های اجتماعی شدن.

به طرز متناقضی، از آنجایی که نهادها به شدت بر شهروندان تأثیر می‌گذارند، یافتن پاسخی مستدل برای این سؤال که چگونه این قدرت باید اعمال شود، دشوار می‌شود. به دلیل انعطاف‌پذیری ما، نقش نهادهای اجتماعی نمی‌تواند صرفاً این باشد که آنچه را که به‌طور ذهنی انتظار داریم به ما بدهند. چنین تطابقی بین انتظارات و توزیع را می‌توان با اطمینان از کاهش سطح جاه‌طلبی برخی گروه‌ها توسط نهادها به دست آورد. بسیاری استدلال خواهند کرد که توزیع منصفانه باید شرایط اضافی را برآورده کند:

توزیع ناهنجار صرفاً با اطمینان از اینکه افراد محروم با شرایط کنار می‌آیند منصفانه نیست. اما اگر نتوانیم براساس انتظارات ذهنی‌مان بحث کنیم، سرنخ‌های کمی برای تعیین اینکه چگونه مزایا و مسئولیت‌ها باید بین خودمان توزیع شود وجود دارد.

یکی از احتمالات می‌تواند براساس تصوری از زندگی خوب بنا شود، اما این به دلیل کثرت تصورات از زندگی خوب مشکل‌ساز می‌شود.

رالز فرض می‌کند که در جامعه‌ای با آزادی مذهب و آزادی بیان، اعتقادات گوناگونی وجود دارد. بسیاری از باورهای هنجاری فعلی ممکن است با چیزهای دیگری که در مورد زیست‌شناسی، روانشناسی، اقتصاد، و اینکه چگونه جامعه می‌تواند در طول زمان زنده بماند، ناسازگار باشد.

اما رالز فرض می‌کند که تا زمانی که قدرت دولتی برای سرکوب برخی باورها استفاده نشود، اعضای فکری و اخلاقی جامعه به طور کامل در مورد ماهیت انسان و در مورد اینکه زندگی خوب شامل چیست، توافق نخواهند کرد. بنابراین نمی‌توانیم بخش‌های مورد مناقضه چنین باورهایی را به عنوان مبنایی برای ارزیابی نهادهای مشترک خود از طریق تأثیر آنها بر «زندگی خوب» به‌طورکلی استفاده کنیم. این بدان معناست که باورهای یک

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

نفر به زیان دیگران، بی‌جهت تأثیرگذار است. رالز در عوض معتقد است که منطق استانداردهای هنجاری مشروعیت باید بین این ارزش‌ها بی‌طرف باشد. این بدان معنا نیست که دلایل باید «بدون ارزش» باشد، یا اینکه اصول نباید به نفع چنین باورهایی باشد، اما شهروندان باید بتوانند از اصول حمایت کنند، حتی اگر در چنین مقدمات عمیق‌تری توافق نداشته باشند.

یک چالش دیگر با این فرض تنوع تصورات از خیر، این است که یک جامعه منظم باید باثبات باشد: اگرچه شهروندان باورهای ناسازگاری دارند، اما احساس عدالت در اعضاء باید توسعه و حفظ شود تا آنها بخواهند با نهادهای اجتماعی مطابقت داشته باشند.

٤. نظریه عدالت رالز در عمل

جان رالز به اصل آزادی برابر ، اولویت می‌دهد و آن را مقدم بر اصل دوم و سوم می‌داند. بنابراین، این اصول را نمی‌توان از یکدیگر جدا کرد. با توجه به اصل تناسب، در صورت اعمال همه‌جانبه این اصول، نظریه عدالت رالز محقق خواهد شد.

در همین حال رالز بر اهمیت فراهم کردن فرصت‌های برابر برای همه طرف‌ها (اصل سوم) تأکید می‌کند تا عدالت در دام سخت‌گیری قرار نگیرد. رالز می‌گوید که اگر در یک موقعیت درگیری، بزرگترین اصل آزادی برابر باید بر اصل تفاوت و اصل فرصت برابر اولویت داده شود. در این میان، اصل فرصت برابر باید در اولویت قرار گیرد تا اصل تفاوت.

از نقطه نظر رالز در مورد «موقعیت نخستین»، هر فرد برابر است با آزادی که جهانی، ضروری و سازگار است و نابرابری اجتماعی و اقتصادی باید حل شود. اصل اول در مورد آزادی مذهب، آزادی سیاسی، آزادی عقیده و بیان اعمال می‌شود، در حالی که اصل دوم به‌عنوان اصل تفاوت بیان شده است که اصل سوم را فرض می‌کند.

علاوه بر این، رالز بر دیدگاه خود در مورد عدالت تأکید می‌کند که برنامه‌های اجرای عدالت با بُعد مردمی باید به دو اصل عدالت توجه کنند، یعنی اول، دادن حقوق و فرصت‌های برابر به گسترده‌ترین آزادی‌های اساسی برای هر فرد؛ دوم، توانایی تنظیم مجدد نابرابری‌های اقتصادی ـ اجتماعی به گونه‌ای که بتوانند منافع متقابل را فراهم کنند (کلسن؛ ۲۰۰۱: ۷). بنابراین، اصل تفاوت ایجاب می‌کند که ساختار اساسی جامعه به گونه‌ای تنظیم

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

شود که شکاف در چشم‌انداز دستیابی به امور اصلی رفاه، درآمد، اختیار به نفع مستضعفان محفوظ باشد. این بدان معناست که عدالت اجتماعی باید برای دو چیز مبارزه کند:

نخست اصلاح و بهبود شرایط نابرابری تجربه شده توسط ضعیفان با ارائه نهادهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی توانمند. ثانیاً، هر مقررات باید خود را به‌عنوان راهنمای توسعه سیاست‌هایی برای اصلاح بی‌عدالتی‌هایی که توسط ضعیفان تجربه شده است، قرار دهد.

براساس اندیشه رالز، فرض بر آن است که رالز مفهوم عدالت اجتماعی را مطرح می‌کند. زیرا جان رالز نظریه عدالت را براساس اصل انصاف در زمینه اجتماعی و اقتصادی ارائه می‌دهد.

رالز نظریه خود را در تلاش برای اعمال آن در سیاست، حقوق و اقتصاد به عنوان چیزی به نام درک نهایی مطرح می‌کند. این ناشی از انتقاد او از سودگرایی و شهودگرایی کلاسیک است که در نهایت به یکی از نکات اصلی در توسعه نظریه عدالت تبدیل شده است.

عدالت تنها زمانی قابل درک است که به عنوان شرطی برای تحقق قانون قرار گیرد. تلاش برای برقراری عدالت در قانون فرآیندی پویا است که زمان زیادی می‌برد، بنابراین نمی‌توان آن را به عنوان یک مفهوم انعطاف‌ناپذیر مانند عدالت رویه‌ای یا عدالت قضایی تفسیر کرد. این تلاش‌ها نیز مکرر تحت تسلط نیروهایی که در نظم سیاسی برای تحقق آن تحت سلطه قرار دارند، انجام می‌شود (فریدریش، ۲۰۰۴: ص ۲۳۹).

عدالت ارائه شده توسط رالز باید به مثابه انصاف در نظر گرفته شود، به این معنی که حق برخورداری از مزایای اجتماعی نه‌تنها برای کسانی است که خوش شانس هستند، بلکه این مزایا باید فرصت‌هایی را برای کسانی که اقبال کمتری برای بهبود کیفیت زندگی خود دارند فراهم کند.

این یک مسئولیت اخلاقی برای کسانی است که این شانس را دارند که مزایایی را که دریافت می‌کنند برای کسانی که شانس کمتری دارند، قرار دهند (مک گیل،۱۹۹۰: ۶۷۹) با این حال، باید توجه داشت که درواقع اصل تفاوت، منافع یکسانی را برای همه طلب نمی‌کند، بلکه منافع متقابل را می‌طلبد. در این مورد، مثلاً وقتی فردی که سخت کار می‌کند و در رشته خود مهارت دارد، قطعاً باید بیشتر از کسی که تنبل و بی‌مهارت است، قدردانی شود. بنابراین مشاهده می‌شود که در نهایت عدالت به مثابه انصاف بر اصل عمل متقابل (متوازن و متقابل سودمند) تأکید می‌کند.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

رالز از سنت قرارداد اجتماعی در فلسفه سیاسی استفاده می‌کند. این سنت قواعد اجتماعی را به عنوان قواعدی در نظر می‌گیرد که می‌توان انتظار توافق بین همه طرف‌های درگیر را داشت این سنت بر رضایت همگان به نوعی حداقل در میان کسانی که هدف اصلی آنها عمل براساس چنین قوانینی است، تأکید می‌کند. مجموعه قوانین رضایت‌بخش یا مناسب قوانینی است که همه افراد ذی‌ربط می‌توانند انتظار داشته باشند با آن موافقت کنند، بنابراین صرف نظر از اینکه شما کدام طرف قرارداد هستید.

دولت ما را مجبور می‌کند که از قوانین کشور پیروی کنیم. ما در عمل ملزم به اطاعت هستیم. آیا هنوز می‌توان گفت که نهادها به آزادی و برابری فردی احترام می‌گذارند؟ بله، جان لاک، ژان ژاک روسو و امانوئل کانت استدلال کردند. تحت شرایط خاصی، ما می‌توانیم این قوانین را به عنوان احترام به ما آزاد و برابر بدانیم، و بنابراین از نظر اخلاقی به هنجارها ملزم هستیم، حتی اگر واقعاً با آنها موافقت نکنیم. ساختار اساسی اجتماعی به آزادی و برابری فردی احترام می‌گذارد، اگر این طرح بتواند موضوع رضایت داوطلبانه همه طرف‌های ذی‌نفع قرار گیرد. با این حال، اگر فردی بدتر از او باشد، ترتیبات نامشروع است برای لاک، این خط پایه یک حالت طبیعی بدون نهادهای اجتماعی بود. بنابراین، لاک استدلال کرد که استبداد مطلق بدتر از چنین وضعیت طبیعی است، و بنابراین این ترتیب، حق اخلاقی برای اطاعت را ندارد.

این سنت هنجار برابری همه انسان‌ها را به گونه‌ای تفسیر می‌کند. همه طرف‌های ذی‌نفع به حساب می‌آیند و به یک اندازه به حساب می‌آیند به این معنا که قوانین و نهادهای جامعه باید در برابر همه قابل دفاع باشد. مجموعه‌ای از قوانین رضایت‌بخش یا مناسب، قوانینی است که می‌توان از همه افراد ذی‌ربط انتظار داشت به آن ملحق شوند ـ یعنی بدون در نظر گرفتن اینکه کدام‌یک از طرف‌های مربوطه هستید، آنها را می‌پذیرید.

رالز چنین رویکرد الهام گرفته از قرارداد اجتماعی را انتخاب می‌کند. او پیشنهاد کرد که یک جامعه عادلانه باید معیارهای توزیعی را که طرف‌ها به صورت آزاد و برابر انتخاب می‌کردند، رعایت کند. وقتی معیارها به‌گونه‌ای هستند که با مخالفت بزرگی مواجه نمی‌شوند، درصورتی‌که می‌توان گفت معقول هستند، حتی زمانی که مجبور به تسلیم نهادهای اجتماعی خود می‌شویم، با یکدیگر آزاد و برابر رفتار می‌کنیم. این ایده پشت پیشنهاد رالز است که ما باید عدالت را انصاف بدانیم.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

از نظر رالز، موضوع، مانند برخی از متفکران قرارداد اجتماعی قبلی، نهادهای اجتماعی منزوی نیست، بلکه نهادهای اجتماعی به عنوان یک کل در نظر گرفته می‌شوند. و اساس مقایسه برای ارزیابی مزیت یا مضرات فرد برای رالز یک حالت طبیعی نیست. اگرچه نهادهای اجتماعی «مصنوعی» هستند، معقول نیست که سعی کنیم خودمان را «واقعاً» خارج از هنجارها، پیوندها و نقش‌هایی که در آنها متولد شده‌ایم ارزیابی کنیم. در عوض، رالز به دنبال مقایسه اصول جایگزین برای ارزیابی ساختارهای اساسی اجتماعی است.

رالز ابزاری را پیشنهاد می‌کند تا آسان‌تر ببینیم چگونه می‌توانیم چنین پیشنهادهایی را برای اصول عدالت توجیه و رتبه‌بندی کنیم. ما یک «موقعیت نخستین» را در نظر می‌گیریم که در آن همه طرف‌ها باید روی اصولی برای ارزیابی عادلانه بودن نهادهای اجتماعی به توافق برسند. این با تفسیر قرارداد اجتماعی از برابری و آزادی به عنوان رضایت عمومی مطابقت دارد. علاوه بر این، رالز از ما می‌خواهد فکر کنیم که طرفین از حقایقی که می‌تواند آنها را با استدلال‌های ناعادلانه یا نادرست ترغیب کند، آگاه نیستند. بنابراین طرفین در پس پرده جهل در انتخاب اصول عدالت بحث می‌کنند.

در این موقعیت نخستین، طرف‌ها می‌دانند که نهادهای اجتماعی بر زندگی آن‌ها تأثیر می‌گذارند، همان‌طورکه در بالا اشاره شد. اگرچه هرکسی فلسفه‌ای از زندگی دارد که می‌خواهد آن را ترویج کند، اما نمی‌داند که چه اعتقادات خاصی دارد. بنابراین هیچ‌کس از توزیع خاصی از منافع صرفاً به دلیل ترویج یک باور خاص حمایت نمی‌کند.

همچنین هیچ‌کس نمی‌تواند استدلال کند که نهادهای اجتماعی لزوماً باید از استعدادهای خاصی مانند توانایی یادگیری، کارآفرینی یا شجاعت حمایت کنند، زیرا هیچ کس نمی‌داند که آیا آنها چنین ویژگی‌هایی دارند یا خیر.

آنها ممکن است هنوز موافق باشند که نهادها می‌توانند به برخی از این ویژگی‌های شخصیتی پاداش دهند، اما پس از آن به دلایل خاصی، به عنوان مثال برای افزایش مقدار ثروت که در نهایت همه از آن سهم خواهند داشت. رالز استدلال می‌کند که در انتخاب اصول عدالت به محروم‌ترین موقعیت اجتماعی اهمیت قاطع داده می‌شود.

این با این ایده بیان می‌شود که طرف‌ها به بدترین اتفاقی که ممکن است برایشان بیفتد فکر کنند. با ناآگاهی از اینکه هر کدام چگونه در نردبان اجتماعی قرار خواهند گرفت، مطمئن خواهند شد که بدترین وضعیت ممکن است.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

اصول رالز بر اصل فایده‌گرایی مبنی بر به حداکثر رساندن مطلوبیت ارجحیت دارد، زیرا این اصل اجازه می‌دهد که برخی از آنها به نفع دیگران قربانی شوند. رالز استدلال می‌کند که این انتخاب فرضی در این موقعیت نخستین برای تعیین اصول عدالت مرتبط است، زیرا این موقعیت انتخاب نشان‌دهنده ملاحظاتی است که هنگام بحث درباره این موضوعات مناسب است.

در این موقعیت، طرف‌ها اصول رالز را بر سودگرایی ترجیح می‌دهند. اصول رالز تضمین می‌کند که همه، حتی محروم‌ترین افراد، بخشی از کالاهای اجتماعی را دریافت می‌کنند.

انتخاب در موقعیت اصلی نشان‌دهنده این است که ما در تلاشیم تا اصولی را پیدا کنیم که بتوانیم با آنها موافقت کلی داشته باشیم، و مایلیم از سیاست‌هایی که برخی مخالفت‌های زیادی با آن دارند اجتناب کنیم. چنین شکایاتی معمولاً از طرف کسانی است که بدترین وضعیت را دارند.

کسانی که کالاهای اولیه اجتماعی کمتری نسبت به دیگران دریافت می‌کنند، اغلب مخالفت‌های سنگینی علیه چنین توزیع نابرابر دارند، به ویژه وقتی در نظر بگیریم که این کالاها از طریق همکاری ایجاد می‌شوند، و زمانی که متوجه تأثیر عظیم توزیع نابرابر بر استانداردهای زندگی افراد محروم می‌شویم.

برای اینکه این رویکرد عمل کند، بسیار مهم است که بتوان از بین اصول رقیب براساس اعتراضات معقول به هر قواعدی، با توجه به تأثیراتی که چنین قوانینی بر افراد مربوطه دارند، یکی را انتخاب کرد.

چنین استدلال‌های هنجاری در این سنت مستلزم مقایسه بین افراد از نظر پیامدهای مرتبط چنین قواعدی است ـ یعنی آنهایی که اعمال نهادهای اجتماعی را تعریف می‌کنند.

با این حال، عوامل ذکر شده در بالا، توافق بر سر چنین اصول عدالت را دشوار می‌کند: موضوع ـ نهادهای اجتماعی که بر برنامه‌های زندگی تأثیر می‌گذارند. کثرت تصورات از خوب، و انعطاف‌پذیری ترجیحات ما. این عوامل تأثیراتی را بر افراد محدود می‌کند که می‌تواند مبنای استدلال موافق و مخالف این اصول عدالت را فراهم کند.

اکنون نظریه‌های مختلف عدالت توزیعی برداشت‌های متفاوتی از آن خواهند داشت منافعی که باید تنظیم شود، منافع طرفین مهم است، و چگونه این منافع باید در نظر گرفته

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

شود. رالز باید مزایا و مسئولیت‌هایی را که اصول عدالت باید تنظیم کند، روشن کند. این انتخاب باید با توجه به محدودیت‌های مختلفی که در بالا ذکر شد و براساس نیاز ما به استدلال موافق و مخالف چنین اصولی انجام شود. بنابراین تنها تأثیرات قابل تشخیص ناشی از نهادهای اجتماعی است که می‌تواند در ارزیابی اصول مختلف برای نهادها حساب شود.

علاوه بر این، فواید و مسئولیت‌ها تقریباً تأثیرات یکسانی برای همه موضوعات دارد. رالز همچنین به نظریه‌ای در مورد علایق مرتبط نیاز دارد که می‌توان انتظار داشت که بر توافق عمومی حاکم باشد. اندازه مزایا و مسئولیت‌های متحمل‌شده توسط طرف‌های مختلف مربوطه نیز باید قابل مقایسه باشد. برای مقایسه نظریه رالز با سایر مشارکت‌ها، بررسی این موارد مهم است مقدماتی در مورد منافع، منافع و برابری همان‌طورکه در استدلال رالز ظاهر می‌شود.

۵. عدالت اخلاقی: منطقی بودن و عقلانیت

قانون نه‌تنها به عنوان حامل ارزش عدالت از نظر رادبرخ معیاری برای عادلانه و ناعادلانه بودن نظام حقوقی است. بلکه ارزش عدالت همچنین مبتنی بر قانون به عنوان قانون است. بنابراین، عدالت برای قانون دارای ویژگی هنجاری و سازنده است. عدالت مبنای هر قانون مثبت شرافتمندانه‌ای می‌باشد. این پایه اخلاقی قانون و همچنین معیار یک نظام حقوقی است.

بنابراین، در اجرای قانون باید بین سه ارزش عدالت، اطمینان قانونی و سودمندی، تعادل وجود داشته باشد (منگستی و تانیا، ۲۰۱۴: ۷۴). عدالت تأسیس‌کننده است زیرا عدالت باید عنصر مطلق قانون باشد، بدون عدالت، یک قاعده سزاوار قانون نیست (تانیا، ۱۳۹۲: ۱۱۷).

این اصل اولویت ارائه شده توسط گوستاو رادبریخ را نیز در نظر می‌گیرد که برای اجرای مناسب و عادلانه قانون به منظور تحقق اهداف قانونی، آنچه در اولویت قرار می‌گیرد عدالت است، پس بعد از آن اطمینان حقوقی منتفع می‌شود (راهاردجو، ۲۰۱۲: ۲۰).

خود رادبریخ در مورد چیستی عدالت چیزی نمی‌گوید. با این حال، او یک‌بار توضیح می‌دهد که: « قانون اراده به خاطر عدالت است[1]». این جمله به این معناست که عدالت هدف اصلی سایر اهداف حقوقی است.

1. “rechct ist wille zur gerechtigkei”

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

و اما یقین و فایده، وسیله‌ای برای رسیدن به عدالت است. بنابراین می‌توان چنین برداشت کرد که عدالت برای رادبریخ در مقایسه با سایر ارزش‌های حقوقی یک فضیلت است و در عین حال به تعادل ارزش‌ها توجه می‌کند.

علاوه بر این، برای درک معنای عدالت از دیدگاه رادبریخ، توجه به این نکته مهم است که فلسفه حقوقی رادبرخ به شدت تحت تأثیر مکتب اندیشه‌های نئوکانتی است، که قانون شکل می‌گیرد و بر ارزش‌های اخلاقی استوار است (تیکانن و یانگ؛ ۲۰۲۰) . در این نظام چیزی وجود ندارد که معنای مطلق داشته باشد، بنابراین مفهوم عدالت بسته به زمان، مکان و شرایطی که در آن عدالت برقرار می‌شود، به طور نسبی تفسیر می‌شود (کروست، ۱۳۷۳: ۲۳). این بدان معناست که در حقوق نمی‌توان مفهوم رادبرخ از عدالت را از جنبه اخلاقی جدا کرد. بنابراین در پایان، نظریه عدالت رادبریخ به نظریه عدالت مبتنی بر اخلاق امانوئل کانت اشاره می‌کند.

در حالی که رادبریخ و دابین بیشتر توضیح می‌دهند: «عدالت جوهر قانون را تشکیل می‌دهد، اما جوهر ناهمگون او از سه عنصر تشکیل شده است: ۱) عنصر فردی: (عدالت فردی) ۲) عنصر اجتماعی: شالوده متغییر پیش داوری‌هایی که تمدن در هر لحظه بر آن تکیه می‌کند (عدالت اجتماعی) و ۳) عنصر سیاسی که مبتنی بر دلیل قوی‌ترین است که در مورد خاص توسط دولت (عدالت دولت) نمایندگی می‌شود. به طوری که پیوند بین عدالت اخلاقی و قانون این است که قانون براساس ارزش‌ها یا قواعد اخلاقی عادلانه ایجاد می‌شود که قبلاً وجود داشته و در جامعه زندگی می‌کرده‌اند، این وظیفه قانونگذاران است که فقط آنچه را که قبلاً وجود دارد، تدوین کنند (رادبریخ و دانیا؛ ۱۹۵۰: ۴۳۲).

از سوی دیگر، این احتمال وجود دارد که خود تدوین قانون صرفاً تفاسیر و یا ارائه هنجارهای جدیدی ازجمله هنجارهای عدالت را ارائه دهد. در این صورت، عدالت شامل دو چیز می‌شود، یک مورد مربوط به جوهر عدالت و دیگری مربوط به هنجارها، برای عمل عینی در شرایط خاص.

مفهوم عدالت اخلاقی بر این باور است که در انسان احساس عدالت طبیعی وجود دارد که افراد را به ارزیابی عوامل مؤثر در اجرای قانون سوق می‌دهد. این مطابق آموزه‌های امانوئل کانت است که می‌گوید عدالت از کرامت انسانی شروع می‌شود. بنابراین،

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

شکل‌گیری قوانین باید منعکس‌کننده احساس عدالت باشد و هدف آن حفاظت از کرامت انسانی باشد. بنابراین معیارهای عدالت در این آموزه نقش اساسی را ایفا می‌کنند که رادبرخ، استاملر و کلسن بیان کرده‌اند که بر عدالت به‌عنوان هدف اصلی قانون تأکید می‌کنند (ناسوشن؛ ۲۰۱۴: ۱۲۷).

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که مفهوم عدالت گوستاو رادبریخ به شدت تحت تأثیر آموزه‌های نئوکانتی بود که بعدها عدالت را شکلی از اخلاق به منظور حفظ کرامت انسانی دید. این در تضاد با دیدگاه رالز از عدالت اجتماعی است. در آموزه‌های نئوکانتی، عدالت تجسم ارزش‌های اخلاقی است، به‌طوری‌که شکل آن به سمت انتزاع و پویایی گرایش پیدا می‌کند، هرچند که وجدان انسانی به‌عنوان راهنما در درک خود عدالت تأثیر داشته باشد.

عدالت به مثابه انصاف نشان می‌دهد که دو منفعت در اولویت هستند (رالز ۱۹۷۱، ۵۰۵). وقتی صحبت از عدالت توزیعی به میان می‌آید، معتقد است که می‌توان انتظار توافق داشت که فرد برای چنین اهدافی دو قابلیت مهم دارد، حتی اگر در زمینه‌های دیگر در مورد این مهارت‌های مهم اختلاف نظر داشته باشیم. اولاً، همه ما احساس عدالت داریم. ما این توانایی را داریم که اصول و قواعدی را که منصفانه می‌دانیم درک کنیم، به کار ببریم و به آنها تسلیم شویم.

این احساس عدالت به این معناست که ما اهداف ناعادلانه‌ای را برخلاف اصول عدالتی که مناسب می‌دانیم به خود ندهیم. توجه داشته باشید که این فرض به وضوح هنجاری است. بنابراین، این نظریه سعی نمی‌کند ملاحظات اخلاقی را صرفاً به خاطر منافع شخصی توجیه کند. دوم، ما به یک معنا منطقی هستیم: هریک از ما توانایی ایجاد عقیده در مورد زندگی خوب را در چارچوب امکانات پیش‌بینی شده داریم. ما سعی می‌کنیم این هدف را به تنهایی یا با همکاری دیگران ارتقا دهیم یا به آن برسیم.

در نظریه رالز، تنها پیامدهای این دو منفعت است که به عنوان مبانی مناسب برای استدلال درباره اصول عدالت در نظر گرفته می‌شود. البته ما مهارت‌ها و علایق مهم دیگری نیز داریم و بسیاری از اینها ممکن است برای هریک از ما مهمتر باشد. اما تنها استدلال‌هایی که به تأثیرات توزیعی بر این دو قابلیت مربوط می‌شوند به گونه‌ای هستند که رالز معتقد است که می‌توانیم انتظار اجماع داشته باشیم.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

٦. کالاهای اولیه اجتماعی

با توجه به شکل‌پذیری و کثرت تصورات ما از کالا، یافتن مجموعه‌ای از مزایا و مسئولیت‌های مناسب که توزیع آن باید ارزیابی شود، دشوار است. رالز «کالاهای اولیه اجتماعی» را به عنوان پاسخی خلاقانه به این چالش‌ها معرفی می‌کند (Rawls 1971,62;1999c). این مزایا عبارتند از: حقوق و آزادی‌های سیاسی و مدنی، اختیارات و مناصب رسمی و مشاغل، درآمد و ثروت و مبنای اجتماعی احترام به خود.

این مزایا بخشی از ارزش ذاتی و بخشی از ارزش ابزاری برای دو قابلیت مرتبط است. کالاهای اولیه اجتماعی، شرایط اجتماعی و دارایی‌ها تحت کنترل نهادی هستند که معمولاً برای توسعه و استفاده از این مهارت‌ها و ترویج مفهوم خاصی از زندگی خوب مورد نیاز هستند.

توزیع این کالاها به عنوان یک ادعای موجه ظاهر می‌شود. آنها حتی مناسب‌ترند زیرا می‌توانیم کالاهای اولیه اجتماعی را به عنوان اقتدار نهادینه شده درک کنیم. این مزایا ـ به‌عنوان مثال، درآمد به شکل پول به افراد این قدرت قانونی را می‌دهد تا اقدامات دیگران را در زمینه‌های خاص تعیین کنند. اما چنین مزایا ـ پول ـ فقط تا حدی وجود دارد که تکه‌های کاغذ به‌عنوان پول قانونی توسط سایر بازیگران اجتماعی پذیرفته شود. این بدان معنی است که این مزایا تنها در صورتی وجود دارند که قوانین رعایت شوند و نتایج تجویز شده درنتیجه عملاً دنبال شوند. بنابراین، به یک معنا، رویه‌های رایج شهروندان است که کالاهای اولیه اجتماعی را تشکیل می‌دهند.

بنابراین، توزیع این کالاهای اولیه اجتماعی از طریق نهادهای اساسی جامعه، مطابق با انگیزه‌ها و انتظارات ایجاد شده، باید به گونه‌ای باشد که به‌عنوان خط مبنا، همه در طول زمان سهم مساوی از این کالاها داشته باشند. این در اصول عدالت توزیعی، عدالت به مثابه انصاف منعکس شده است.

۷. نظریه توجیه رالز: تعادل بازتابی

در اخلاق هنجاری، فرد برای پاسخ‌های مشخص به پرسش‌هایی در مورد اینکه چگونه باید عمل کنیم، زندگی خوب چیست، یا چه نوع جامعه‌ای باید داشته باشیم، استدلال می‌کند. کتاب رالز عمدتاً کمکی به این شاخه از فلسفه اخلاق است.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

به این ترتیب یک نظریه عدالت نشان‌دهنده گسست با بسیاری از فلسفه‌های دیگر است که در غرب رایج شده بود. تعداد کمی از فیلسوفان، چه در اروپا و چه در جهان انگلیسی زبان، سهم زیادی در پاسخ به سؤالات هنجاری داشته‌اند.

برای مثال، طرفداران پوزیتیویسم منطقی، تقریباً به طور انحصاری در شفاف‌سازی مفاهیم کار می‌کردند و در مورد اینکه چگونه می‌توانیم باورهای خود را توجیه کنیم و دانش خاصی داشته باشیم، فکر می‌کردند.

بنابراین فیلسوفان اخلاق در سنت تحلیلی تمایل نداشتند در مورد مسائل هنجاری موضعی اتخاذ کنند، بلکه در عوض در مورد مسائل مهم فرااخلاقی بحث می‌کردند. آنها بیان اخلاقی را تجزیه و تحلیل کردند و در مورد اینکه آیا ادعاهای اخلاقی را می‌توان درست یا نادرست گفت یا اینکه آنها فقط احساسات را بیان می‌کنند، بحث کردند.

نظریه عدالت نیز به پاسخ به برخی از این سؤالات مهم و جالب کمک کرد. فیلسوفان اغلب فکر می‌کردند که باورهای ما در مورد درست و نادرست بودن در موقعیت‌های خاص، فقط بر اصول اخلاقی کلی‌تر در مورد خوب و درست است، مثلاً دروغ گفتن، یا سوء استفاده یا استثمار دیگران نادرست است. اما چگونه می‌توان این اصول را به نوبه خود توجیه کرد؟ رالز پیشنهاد کرد که ادعاها و برداشت‌های مختلف از نظریه هنجاری، زمانی یکدیگر را توجیه می‌کنند که آنها را به عنوان مقدمات و نتیجه‌گیری به شیوه‌ای منظم و روشن سازماندهی کنیم.

مقدمات و نتیجه‌گیری‌ها یکدیگر را در «تعادل بازتابی» توجیه می‌کنند. قضاوت‌هایی که در مورد موقعیت‌های خاص داریم به توجیه اصول کلی‌تر «از پایین» کمک می‌کند: برده‌داری اشتباه است زیرا اصول انصاف و کرامت برابر را نقض می‌کند و اصول کلی که ما به آنها پایبند هستیم به نوبه خود با نشان دادن اینکه این اصول با بسیاری از ادراکات فردی و واکنش‌های اخلاقی ما مطابقت دارند، قضاوت‌های خاص «از بالا» را توجیه می‌کنند.

استراتژی رالز را در نظر بگیرید تا شرایطی را که در آن افراد تعهد اخلاقی برای حمایت از نهادهای جامعه دارند، روشن کند. او به دنبال بررسی این موضوع بود که آیا نهادها مطابق با ارزش‌ها و آرمان‌های مردم هستند یا خیر. برای یافتن پاسخ، او به دنبال توجیه هنجارها و قوانین مختلفی است که ما آنها را الزام‌آور تجربه می‌کنیم: ارزش‌های انتزاعی مانند «آزادی، برابری و همبستگی»، دستورات و ممنوعیت‌های خاص دولت، و

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

ارزیابی‌های ما از آنچه به‌عنوان ملاحظات نابهنگام یا مرتبط می‌پنداریم. او سپس می‌کوشد تا این هنجارها و ارزش‌ها را تبیین کند و آنها را به عنوان زنجیره‌های منسجمی از مقدمات و نتیجه‌گیری‌ها در کنار هم قرار دهد. بنابراین او به دنبال این بود که مشخص کند آیا آنها موجه هستند یا اینکه آیا باید در پرتو مقدمات یا پیامدهای آنها تنظیم شوند.

به عنوان مثال: حقوق مدنی و سیاسی در یک دولت با احترام به حاکمیت قانون به آرمان‌های آزادی از نقض و اعمال خودسرانه قدرت محتوا می‌دهد. این حقوق قدرت قانونی را محدود می‌کند و اصرار دارد که دولت باید توسط قانون مجاز باشد.

برابری در الزامات روند قانونی و در رویه‌های تصمیم‌گیری برابر و دموکراتیک بیان می‌شود. طرح‌های رفاهی ابراز همبستگی می‌کنند: هیچ‌کس نباید به‌طور کامل بدون حمایت رها شود.

نهادهای اجتماعی، ازجمله موارد دیگر، باید شرایط زندگی مناسب را برای محروم‌ترین افراد تضمین کنند.

بنابراین ما به دنبال مشخص کردن هنجارها و ارزش‌ها در عرصه‌های مختلف زندگی، در سطوح ملموس‌تر و انتزاعی‌تر هستیم و سعی می‌کنیم آنها را به‌عنوان یک نظریه، به‌عنوان مجموعه‌ای منسجم از مقدمات و نتیجه‌گیری‌ها به هم پیوند دهیم. نظریه هنجاری این را به عنوان حوزه تحقیق خود دارد. این روش درک مبانی اخلاقی در مورد رالز جدید نیست. ما عناصری را در فیلسوفان متقدم، تا زمانی که در ارسطو وجود داشت، می‌یابیم. سهم رالز عمدتاً در سازماندهی و حمایت از این شکل از توجیه بود.

همکار رالز در هاروارد، ـ کویین (۲۰۰۰–۱۹۰۸)[1] ـ دیدگاه کلی‌تری را ادعا کرده است. همه ادراکات ما، نه‌تنها در اخلاق، بلکه تنها با این واقعیت قابل توجیه هستند که آنها بخشی از یک کل سیستماتیک هستند که با تجربه ما منطبق است. خود رالز هیچ موضعی در این مورد نداشت و حتی استدلال نمی‌کرد که نظریه عدالت او درست است. او فقط می‌گوید که این نظریه یک نظریه قابل قبول در فلسفه سیاسی است و بهتر از فایده‌گرایی، باورهای اخلاقی ما را توضیح می‌دهد.

رالز در مقاله اخیر عدالت به مثابه انصاف به برخی از زمینه‌هایی که دیدگاه‌های خود را تغییر داده بود، اشاره کرد و برخی جزئیات را که فکر می‌کرد منتقدان اشتباه گرفته‌اند،

1. Wv Quine (1908-2000)

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

توضیح داد ـ مانند استفاده از یک اصل «حداکثر» و اینکه آیا این نظریه می‌تواند نقش‌های جنسیتی ظالمانه را نقد کند. سه جنبه دیگر را نیز می‌توان به اختصار ذکر کرد.

رالز در کتاب لیبرالیسم سیاسی خود (Rawls 1993b) به‌طور خاص بحث می‌کند که چگونه جامعه‌ای با تنوع اخلاقی می‌تواند منصف باشد و در طول زمان حمایت خود را حفظ کند ـ یعنی به‌طوری‌که بتواند هم مشروعیت هنجاری و هم اجتماعی داشته باشد. آیا دلیلی وجود دارد که باور کنیم شهروندان با برداشت‌های متفاوت از خیر، از اصول عدالت رالز و ساختار اساسی اجتماعی عادلانه موجود در طول زمان حمایت خواهند کرد؟ رالز استدلال می‌کند که بازتاب فلسفی از نوعی که او کمک می‌کند دقیقاً برای تضمین چنین ثبات یا پایداری مهم است.

توضیح عمومی و عمومی در مورد اینکه چرا نهادها مستحق حمایت ما هستند، می‌تواند به همه دلیلی برای حمایت از ترتیبات منصفانه بدهد، با این اطمینان که بیشتر دیگران نیز بدون توجه به سایر اختلافاتشان، همین فکر را می‌کنند و انجام می‌دهند. چنین توجیهی باید مبتنی بر مفروضاتی باشد که براساس آنها باید انتظار اجماع داشته باشیم، براساس اجماع همپوشانی در طیفی از باورها که در غیر این صورت در بسیاری از موارد با هم اختلاف نظر دارند.

رالز در مقالات اخیر تأکید کرد که این نظریه از طرق خاصی «سیاسی» است. به عنوان یک نظریه اخلاقی جامع یا یک نظریه فلسفی جامع درباره انسان و جامعه به‌طورکلی در نظر گرفته نشده است. در عوض، این تئوری فقط برای نهادهای اجتماعی خاصی قابل استفاده است، جایی که اصول و مفروضات ادعا نمی‌شود که درست باشند، بلکه از نظر عملی برای دستیابی به اجماع مفید هستند. در کتاب عدالت به مثابه انصاف رالز به وضوح بیان کرد که این نظریه با تعادل بازتابی توجیه می‌شود. او نه‌تنها از این ادعا که مقدمات، تعاریف بدیهی یا واقعی از اصطلاحات «عدالت»، «شخص» و غیره هستند، خودداری کرد. او همچنین تأکید کرد که این نظریه بر مفاهیم خاصی از همه افراد به عنوان یکسان و از جامعه به عنوان یک سیستم همکاری استوار است. بین چنین شهروندان آزاد و برابر، دو عقیده‌ای که او در فرهنگ سیاسی غرب تأیید می‌کند.

او به این ترتیب اجازه داد تا مشخص شود که آیا این مفاهیم نیز وجود دارند و به طور گسترده در سایر نقاط جهان به اشتراک گذاشته می‌شوند، و از چه نظر این برای کاربرد این

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

نظریه اهمیت دارد. او شروع به بررسی برخی مفاهیم بین‌المللی این نظریه در حقوق مردم (Rawls 1999 b) با توجه به اصولی کرد که باید بر سیاست‌های خارجی دولت‌های لیبرال حاکم باشد.

همچنین بدیهی است که رالز معتقد نبود که نهادهای ایالات متحده با اصول عدالتی که او از آن دفاع می‌کند، بهره می‌جویند. بنابراین، این نظریه نباید به عنوان دفاع از نظم اجتماعی موجود آمریکا درک شود. او با دقت توضیح می‌دهد که آزادی‌هایی که در نظریه او اولویت دارد شامل مالکیت خصوصی ابزار تولید نمی‌شود. او همچنین به نفع دو نظام اجتماعی دیگر غیر از سیستم رفاه سرمایه‌داری ایالات متحده استدلال می‌کند که هم آنچه که دموکراسی شرکتی نامیده می‌شود و هم یک رژیم لیبرال، دموکراتیک و سوسیالیستی می‌تواند اصول او را برآورده کند. وی همچنین خاطرنشان می‌کند که ایالات متحده در طول زمان از اصول عدالت به مثابه انصاف دور شده است، تا حدی به این دلیل که احزاب سیاسی می‌توانند از منابع خصوصی در مبارزات انتخاباتی استفاده کنند تا از ارزش واقعی حقوق سیاسی کاسته شود.

۸. انتقادات در مورد نظریه رالز

نظریه رالز بخشی از سنت تحلیلی در فلسفه است که بر استدلال تأکید دارد. نقطه قوت سنت تحلیلی این است که نظریه‌ها درنتیجه، انتقادپذیرتر هستند: شناسایی مقدمات مورد مناقشه، ضعف‌ها و اشتباهات آسان‌تر است. نظریه رالز مطمئناً بدون چالش و ایراد باقی نمانده است ـ کتاب‌شناسی مشروح از مقالات انتقادی در اوایل سال ۱۹۸۲ پدیدار شد (Well Bank, Snook, and Mason 1982) و پنج جلد مقاله انتقادی در سال ۱۹۹۹ منتشر شد (ریچاردسون و ویتمن ۱۹۹۹).

با نگاهی به برخی ایرادات به نظریه عدالت به مثابه انصاف می‌توان نتیجه گرفت؛ بسیاری از منتقدان به این توجه نکرده‌اند که رالز به یک سؤال بسیار محدود پرداخته است. واضح است که نظریه رالز به همه چالش‌های اخلاقی و سیاسی که ما با آن روبه‌رو هستیم پاسخ نمی‌دهد. اصولی که او پیشنهاد می‌کند در نظر گرفته شده است که در مجموعه نهادهای اساسی جامعه اعمال شود و لزوماً برای سایر موضوعات توزیع مانند توزیع خدمات بهداشتی، توزیع ثروت بین نسل‌ها یا عدالت توزیعی در سراسر مرزها معتبر نیست. مسئولیت

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

ما در قبال کشورهای در حال توسعه توسط رالز تا حد زیادی بی‌پاسخ مانده است تا اینکه او در سال ۱۹۹۹ در کتاب خود به نام قانون ملت‌ها هنجارهای سیاست خارجی را مورد بحث قرار می‌دهد.

علاوه بر این، زمانی که تصمیم می‌گیریم در شرایط خاص چگونه باید عمل کنیم، اصول عدالت را نمی‌توان مستقیماً اعمال کرد. همچنین، او قصد داشت این اصول را در درجه اول در جامعه منظم اعمال کند. اینکه چگونه نهادهای اجتماعی باید بی‌عدالتی‌های گذشته را جبران کنند و زمانی که تحت ترتیبات ناعادلانه زندگی می‌کنیم، چه کاری باید انجام دهیم، موضوعات مهمی هستند که رالز به سختی به آنها پرداخته است، مثلاً، در بحث در مورد نافرمانی مدنی، این نظریه نمی‌تواند به راحتی به این سؤالات بدون توسعه بیشتر پاسخ دهد. رالز همچنین دامنه کاربرد این اصول را به جوامعی تحت «شرایط مساعد» محدود کرده است، به این معنا که او فرض می‌کند که مبنای اقتصادی کافی برای تضمین آزادی‌های سیاسی و مدنی و به اندازه کافی برای رفع نیازهای اساسی وجود دارد (Rawls 1999c). اولویت‌ها در میان مزایا و کالاهای اولیه اجتماعی در کشورهای فقیرتر یک مسئله باز است.

اینکه نظریه او پاسخی به همه سؤالات ارائه نمی‌دهد، البته ایراد مهمی نیست، به ویژه به این دلیل که بخش‌هایی از رویکرد ممکن است همچنان برای چنین موضوعاتی مثمر ثمر باشد. اما موضوع نوشته‌های خود رالز ازاین‌رو کاملاً محدود است.

حتی در محدوده مورد نظر آن نیز اعتراضات متفکرانه متعددی به این نظریه وارد شده است. رالز معتقد است که توزیع عادلانه منافع برای یک دولت مشروع ضروری است. بنابراین تضاد منافع در کانون دیدگاه رالز از جامعه است.

برخی از منتقدان استدلال کرده‌اند که این مبتنی بر تصور نادرستی از طبیعت است، زیرا جامعه خوب باید براساس عشق و فداکاری مردم باشد (ساندل ۱۹۸۲، گاتمن ۱۹۸۵؛ بوکانان ۱۹۸۹؛ مولهال و سوئیفت، ۱۹۹۶، راسموسن، ۱۹۹۰ و فولسدال، ۱۹۹۸).

همچنین می‌توان این نظریه را به دلیل تمرکز بر نهادهای اجتماعی و نادیده گرفتن سایر اعمال مورد انتقاد قرار داد. حداقل سه مشکل در این انتخاب وجود دارد. اولاً، برای مثال مشخص نیست که کجا باید خط کشید، داگلاس نورث[1] استدلال می‌کند که انتقال آرامی به «فرهنگ» وجود دارد که به‌عنوان قوانین نهادی غیر رسمی شناخته می‌شود (نورث، ۱۹۹۰).

1. Douglass North

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

در اینجا بحث فوق می‌تواند مفید باشد؛ نهادهای مورد بحث نهادهایی هستند که افراد را به روش‌های اساسی و اجتناب‌ناپذیر تحت تأثیر قرار می‌دهند و مزایا و مسئولیت‌هایی را ایجاد می‌کنند. دوم، می‌توان استدلال کرد که نهادهای اجتماعی می‌توانند تعداد زیادی از شیوه‌های مختلف با اثرات توزیعی بسیار متفاوت را مجاز کنند. این تنوع شیوه‌ها را نباید نادیده گرفت.

در میان بسیاری از مطالعات در مورد این تحقیق رابرت پاتنام در مورد ایتالیا جالب است (پوتنام، ۱۹۹۳). به نظر می‌رسد ترتیبات دموکراتیک و اقتصادی مشابه در مناطق شمالی ایتالیا بسیار بهتر از مناطق جنوبی ایتالیا کار می‌کند. پوتنام نشان می‌دهد که این به دلیل تعداد شبکه‌های محلی سازمان‌های غیردولتی است که ظاهراً توانایی شهروندان را برای فکر کردن در مورد خیر عمومی و نه فقط برای رفاه خود افزایش می‌دهد. این نگرش منجر به افزایش اعتماد به نفس و درنتیجه بهبود نهادهای اجتماعی می‌شود. این یافته‌ها تا حدی با نظریه رالز همخوانی دارد، حتی اگر یافته‌ها به محدودیت‌های آشکار در کاربرد نظریه اشاره کنند. برای مثال، می‌توان پرسید که آیا منطقی است که باور کنیم عدالت به منزله انصاف می‌تواند به شکلی که رالز تصور می‌کرد، بدون توجه به شبکه‌های بین فردی موجود، تثبیت‌کننده عمل کند؟

ثالثاً، چندین منتقد استدلال می‌کنند که رویکرد رالز، سوء استفاده هایی را که در حوزه به اصطلاح «خصوصی»، محافظت شده از دولت «عمومی» انجام می‌شود، نادیده می‌گیرد. نظریه او به این معنا تفسیر شده است که تقسیم کار در خانواده یا در یک بازار کار جدا از هم، بحث عدالت نیست (اوکین ۱۹۸۹، کیملیکا، ۱۹۹۱). رالز و دیگران علیه این تفسیر از عدالت به منزله انصاف استدلال کرده اند (رالز، ۱۹۹۷ و ۱۹۹۹) اما هیچ تضمینی وجود ندارد که این نظریه به شیوه‌ای قانع‌کننده بین حوزه خصوصی و عمومی تمایز قائل شود.

سایر نظریه‌پردازان سیاسی با برخی از اصطلاحات رالز مخالف هستند یا از نحوه کنار هم قرار گرفتن آنها در نظریه او انتقاد می‌کنند.

برابری و آزادی را می‌توان به شیوه‌هایی غیر از دیدگاه قرارداد اجتماعی بیان کرد و حتی اگر تئوری قرارداد حفظ شود، مطمئن نیستیم که آرمان برابری مستلزم آن است که دولت باید بین تصورات خوب به روشی که رالز استدلال می‌کند، بی‌طرف باشد.

برخی ممکن است استدلال کنند که نهادهای اجتماعی باید نظرات متفاوت در مورد آنچه خوب است را در نظر بگیرند و دیدگاهی را که اکثریت اعضا اشتراک دارند ترویج

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

کنند و در پرتو آن دیدگاه، تعارضات بین طرفین را حل کنند. دیگران، ازجمله کسانی که معتقدند فعالیت سیاسی دارای ارزش ذاتی است، استدلال می‌کنند که ایدئال فرد فعال سیاسی می‌تواند به‌عنوان مقدمه‌ای برای یک نظریه جامعه عادلانه توجیه شود.

همچنین ممکن است در چارچوب نظریه رالز، با این ادعا که عوامل دیگری را باید به عنوان دلایلی برای اصول عدالت مرتبط دانست، ایراداتی ارائه کرد. این را می‌توان به عنوان یک اختلاف نظر در مورد آنچه که حجاب جهل باید بپوشاند و آنچه که طرفین در مورد خود و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند می‌دانند، ارائه کرد.

هنوز منتقدان دیگری فرمول رالز را از موقعیت نخستین می‌پذیرند، اما استدلال می‌کنند که شرکت‌کنندگان اصول دیگری را به جز رالز ترجیح می‌دهند؛ یا نسخه‌های پیشرفته اصول سودمند یا سایر اصول. نظریه‌های هنجاری جایگزین پاسخ‌های متفاوتی در مورد اینکه کدام‌یک از منافع یک فرد باید مورد تأکید قرار گیرد، چه منافعی باید تضمین شود و یا اصول تخصیص داده شده برای این کالاها که نهادها باید در طول زمان برآورده کنند، می‌دهند.

استدلال برای سیاست‌های مختلف نشان‌دهنده ارزش چنین کالاهایی برای منافع خاص است. چالش اصلی برای این گزینه‌ها مقابله با این واقعیت است که نهادهای اجتماعی نیز بر ترجیحات و ارزش‌های ما تأثیر می‌گذارند (سن، ۱۹۹۲).

مفروضات رالز در مورد منافع شهروندان از این دیدگاه مورد انتقاد قرار می‌گیرد که سایر توانایی‌ها و نگرش‌ها باید در انتخاب اصول عدالت تعیین‌کننده باشند. برای مثال، اقلیت‌ها برای حفاظت از فرهنگ خود مدعی حقوق گروهی هستند. یک پیشرفت جالب سنت سیاسی لیبرال تعیین این بوده است که چگونه چنین علاقه‌ای باید به شیوه‌هایی بیان و سنجیده شود که براساس بینش‌های رالز باشد (Kymlicka 1995, Follesdal 1996)

آمارتیا سن[1] نظریه رالز را به دلیل نادیده گرفتن تفاوت‌های شخصی در متابولیسم کالاها مورد انتقاد قرار داده است. برخی از شهروندان «مطالبه‌گر»، مانند افراد دارای معلولیت یا نیازهای بهداشتی ویژه (سن، ۱۹۸۰)، باید مزایای بیشتری برای دستیابی به فرصت‌های مشابه برای عمل داشته باشند. علاوه بر این، نیازها با طول عمر، آب و هوا، اشتغال و غیره متفاوت است، به گونه‌ای که نظریه رالز آن را درک نمی‌کند.

1. Amartya Sen

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

بنابراین «سن» تمرکز بر کالاهای اولیه اجتماعی را به عنوان «فتیشیستیک» (یادگارپرستانه) نقد می‌کند. آنها به عنوان بیان‌کننده منافع درک می‌شوند، اما یک منفعتی که اساساً رابطه بین افراد و کالاها هست را نادیده می‌گیرند. کالاهای اولیه اجتماعی وسیله‌ای برای رسیدن به چیزی در نظر گرفته می‌شوند.

«سن» به جای تمرکز بر توزیع برابر این وجوه، بر این باور است که باید بر توزیع مساوی آنچه که این ابزارها برای آنها به کار می‌روند، یعنی کارکردها و امکانات تمرکز کرد (سن، ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳).

سن استدلال می‌کند که ادعاهای افراد نباید براساس منابع یا کالاهای اولیه مورد استفاده قرار گیرد، بلکه باید براساس ویژگی‌ها و آزادی‌هایی که درواقع برای انتخاب زندگی‌هایی که دلیلی برای ارزش‌گذاری دارند، ارزیابی شود. چنین علایقی، تغییرات شخصی در استفاده از منابع و نحوه انتخاب شما برای استفاده از چنین فرصت‌هایی را نشان می‌دهد. رالز به دنبال پاسخ به این انتقاد در عدالت به مثابه انصاف بود.

برخی از اقتصاددانان استفاده رالز از عدم قطعیت و ناآگاهی را به عنوان استدلالی برای «استراتژی حداکثری» برای انتخاب بین اصول در موقعیت نخستین، جایی که افراد محروم تعیین‌کننده هستند، مورد انتقاد قرار داده‌اند. در میان نگرانی‌های دیگر، جان هرسانی[1] استدلال می‌کند که عدم قطعیت تنها در صورتی یک استراتژی حداکثری را برای فرد پیشنهاد می‌کند که فرد بسیار مشتاق اجتناب از خطر باشد (هرسانی، ۱۹۷۵). در پاسخ «اسکانلون[2]» اشاره کرده است که بسیاری از استدلال‌های عدالت به مثابه انصاف همچنان قابل حفظ است. سپس وضعیت قرارداد باید به گونه‌ای که اصول را نه براساس انتخاب منطقی انتخاب‌کنندگان ذی‌نفع تحت پوشش جهل، بلکه براساس آن انتخابی که نمی‌توان معقولانه با آن مخالفت کرد، بدون توجه به موقعیت اجتماعی فرد، مشخص شود (اسکانلون، ۱۹۸۲، ۱۹۹۸)

نتیجه‌گیری

مبانی فلسفی حقوق در تلاش است که نه برای حقوق امروز بلکه برای مقررات فردا نیز بسترها و زمینه‌هایی قابل قبولی را تدارک ببیند هرچند که کشورها هریک حقوق را از زاویه منافع خود به گونه‌ای متمایز از هم وصف و وضع می‌کنند.

1. John Harsanyi
2. TM Scanlon

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

نظریه‌های اخلاقی کارکردی دارند که رالز به ما کمک می‌کند تا ایجاد نظم و انسجام در بین باورهای اخلاقی مختلف را یادآوری کنیم و در نتیجه به حل تعارضات عملی به ما کمک می‌کند. توجیه از طریق تعادل بازتابی بینش مهمی است که می‌توان آنرا به‌طورکلی در مورد نظریه‌های اخلاقی به کار برد، نه فقط در مورد نظریه عدالت رالز.

رالز ایده عدالت را با استفاده کامل از مفاهیم خلاقانه خود موسوم به «موقعیت نخستین» و «پرده جهل» به منظور تنظیم ساختار اساسی جامعه توسعه داده است.

نظریه‌های دیگری که به دنبال پاسخگویی به سؤالات دیگر هستند، ممکن است از بخش‌هایی از نظریه رالز استفاده کنند، درست همان‌طورکه نظریه او براساس آنچه در فلسفه سیاسی پیشین ارزشمند می‌دید، بنا شده است. به‌عنوان مثال، بسیاری ایده یک موقعیت نخستین را به عنوان ابزاری مفید برای پرداختن به سایر مسائل اخلاقی می‌دانند.

نظریه عدالت به مثابه انصاف یک بار برای همیشه فایده‌گرایی یا دیگر نظریه‌های سیاسی را رد نکرده است. با این حال، نظریه رالز تلاشی کامل و سیستماتیک برای حل یکی از مسائل مهم سیاسی است که در مورد آن اختلاف نظر وجود دارد. تعادل بازتابی و اجماع همپوشانی نشان می‌دهد که چگونه ارزش‌ها را می‌توان توجیه کرد، حتی در جامعه‌ای با باورهای گوناگون، تا بتوانیم علی‌رغم همه تفاوت‌هایمان، به‌عنوان انسان‌هایی آزاد و برابر با یکدیگر رفتار کنیم.

منابع

- ارسطو. (۱۳۷۷). اخلاق ، مترجم: محمدحسن لطفی. تهران: انتشارات طرح نو.
- افلاطون. (۱۳۵۳). جمهور، ترجمه فواد روحانی، تهران، انتشارات علمی ـ فرهنگی.
- دانش‌پژوه، مصطفی. (۱۴۰۰). فلسفه حقوق، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- رالز، جان. (۱۳۸۷). نظریه عدالت، ترجمه محمد کمال سروریان، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ اول.
- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۹۱). مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران. تهران: شرکت سهامی انتشار چاپ هشتاد و دو.

References

- Asmawi. 2016. Filsafat Hukum Islam. Surabaya: eLKAF Press
- Anereas Follesdaly: "John Rawls' Theory of Justice as Fairness" 2014, 311-328

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

- Alan Hamlin and Philip Pettit (red.) 17-34. Oxford: Blackwell.
- Amartya K. Sen og Bernard Williams (red.), 28-103. Cambridge: Cambridge University Press.
- Amartya K. 1998. What We Owe to Each Other . Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Amartya K. Sen (red.), 353-69. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Amartya K. 1985. Commodities and Capabilities . Amsterdam: Elsevier Science Publishers Bv.
- Amartya K. 1992. Inequality Reexamined. Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.
- Amartya K. 1993. "Capability and Well-Being". The Quality of Life. Martha Nussbaum and Amartya K. Sen, (red.) 30-53. World Institute for Development Economics Research (WIDER) of the United Nations University. Oxford: Clarendon Press.
- Baumeister, R. F., & Leary, M. R. 1997. Writing Narrative Literature Reviews. Review of General Psychology, 1, 311-320. https://doi.org/ 10.1037/1089-2680.1.3.311.
- Barry, Brian. 1989. Theories of Justice. A Treatise on Social Justice , 1. Berkeley: University of California Press.
- Barry, Brian. 1995. Justice As Impartiality. Oxford: Oxford University Press.
- Buchanan, Allen E. 1989. "Assessing the Communitarian Critique of Liberalism." Ethics. 99, 4: 82-852.
- Chroust, A.H. 1994. The Philosophy of Law of Gustav Radbruch, The Philosophical Review, Vol. 53, No. 1, Januari, (1944), PP. 23-45
- Cohen, Joshua. 1989. "Deliberation and Democratic Legitimacy." The Good Polity . Cohen, Joshua, and Joel Rogers. 1995 Associations and Democracy . London: Verso.
- Dworkin, Ronald. 1981a. "What Is Equality? Part 1: Equality of Welfare." Philosophy and Public Affairs 10, 3: 185-246.
- Dworkin, Ronald. 1981b. "What Is Equality? Part 2: Equality of Resources." Philosophy and Public Affairs 10, 4: 283-345.
- Dworkin, Ronald. 1987. "What Is Equality? Part 3: the Place of Liberty." Iowa Law Review 73: 1-54.
- Elster, Jon. 1983. Sour Grapes: Studies in the Subversion of Rationality. Maison Des Sciences De L'Homme. Cambridge: Cambridge University Press.
- Elster, Jon. 1991. "The Possibility of Rational Politics." Political Theory Today . David Held (red.), 115-42. Oxford: Polity.
- Føllesdal, Andreas. 1996. "Minority Rights: A Liberal Contractualist Case." Do We Need Minority Rights? Conceptual Issues. Juha Raikka (red.), 59-83. 24. The Hague/London/Boston: Kluwer Academic Publisher/Kluwer Law International.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

- Føllesdal, Andreas. 1998. "Communitarian Criticisms of Liberal Contractualism: an Account and a Defense." Memory, History and Critique: European Identity at the Millennium. Frank Brinkhuis and Sasha Talmor (red.), 10. Cambridge, Mass.: MIT.
- Føllesdal, Andreas. 2002 "Rawls in the Nordic Countries." Rawls in Europe, Special Issue of European Journal of Political Theory 1, 2.
- Freeman, Samuel. 1990. "Reason and Agreement in Social Contract Views." Philosophy and Public Affairs 19: 141-47.
- Friedrich, C.J. 2014. Filsafat Hukum Perspektif Historis, Bandung: Nuansa dan Nusamedia.
- Gauthier, David. 1986. Morals by Agreement. Oxford: Clarendon Press
- Gutmann, Amy. 1985. "Communitarian Critics of Liberalism." Philosophy and Public Affairs 14, 3: 308-22.
- Gutmann, Amy. 1987. Democratic Education. Princeton: Princeton University Press.
- Hampton, Jean. 1993. "Contract and Consent." A Companion to Contemporary Political Philosophy. Robert E. Goodin and Philip Pettit (red.), 379-93. Oxford: Blackwell.
- Harsanyi, John C. 1975. "Can the Maximin Principle Serve As a Basis for Morality? A Critique of John Rawls' Theory." American Political Science Review 69: 594-606.
- Hobbes, Thomas. 1968 [1651]. Leviathan. CB Macpherson, (red. og introd.) Baltimore, Maryland: Penguin.
- Hume, David. 1960 [1739]. A Treatise of Human Nature. LA Selby-Bigge og PH Nidditch (red.). Oxford: Clarendon
- Hume, David. 1975 [1777]. Enquiries Concerning Human Understanding and Concerning the Principles of Morals. Oxford: Clarendon Press.
- Kant, Immanuel. 1965 [1797]. The Metaphysical Elements of Justice . Indianapolis: BobbsMerrill.
- Kant, Immanuel. 1980 [1785]. Grounding for the Metaphysics of Morals. Grundlegung zur metaphysik der Sitten. James E. Ellington, ed. Indianapolis: Hackett Publishing Company.
- Kymlicka, Will. 1991. "Rethinking the Family." Philosophy and Public Affairs 20, 1: 77-97.
- Kymlicka, Will. 1995. Multicultural Citizenship: A Liberal Theory of Minority Rights. Oxford: Oxford University Press.
- Kelsen, H. 2011. General Theory of Law and State, Bandung: Nusa Media
- Locke, John. 1963 [1690]. Two Treatises of Government. Peter Laslett, (rev. og introd.) New York: New American Library, Mentor.
- Lebacqcz. 2014. Teori-Teori Keadilan. Bandung: Nusa Media
- Macedo, Stephen. 1990. Liberal Virtues: Citizenship, Virtue, and Community in Liberal Constitutionalism. Oxford: Clarendon Press.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

- McGill, F. N. (ed.). 1990. Masterpiece of World Philosophy, New York: Harper CP
- Mangesti, Y.A. & Tanya, B.L. 2014. Moralitas Hukum, Yogyakarta: Genta Publishin
- March, James G. og Johan P. Olsen. 1989. Rediscovering Institutions: the Organizational Basis of Politics. New York: Free Press.
- March, James G., and Herbert A. Simon. 1993 [1958]. Organizations. 2. Ed. London: Blackwell.
- Mulhall, Stephen, and Adam Swift. 1996. Liberals and Communitarians. Revised version. Oxford: Blackwell.
- North, Douglass. 1990. Institutions, Institutional Change and Economic Performance. Cambridge: Cambridge University Press.
- Nurhayati, Y. 2020. Pengantar Ilmu Hukum, Nusa Media, Bandung, 2020.
- Nurhayati, Y. (2013). Perdebatan Antara Metode Normatif Dengan Metode Empirik Dalam Penelitian Ilmu Hukum Ditinjau Dari Karakter, Fungsi, dan Tujuan Ilmu Hukum. Jurnal Al Adl, Vol. 5, No. 10, P.15
- Nurhayati, Y.; Ifrani; M.Y. Said. (2021). Metode Normatif dan Dalam Ilmu Hukum. Jurnal Penegakan Hukum Indonesia, Vol. 2, No. 1, PP.1-25
- Nasution, B.J. 2014. Kajian Filosofis Tentang Konsep Keadilan Dari Pemikiran Klasik Sampai Pemikiran Modern, Yustisia, Vol. 3 No.2 May-August (2014).
- Okin, Susan Moller. 1989. Justice, Gender and the Family. New York: Basic Books.
- Putnam, Robert D. 1993. Making Democracy Work: Civic Traditions in Modern Italy Princeton: Princeton University Press.
- Radbruch & Dabin. 1950. The Legal Philosophy, New York: Harvard University Press
- Rawls, J. 2006. A Theory of Justice, London: Oxford University press
- Rawls, J. 1997. A Theory of Justice, Cambridge: Harvard University Press
- Rasmussen, David. 1990 Universalism vs. Communitarianism: Contemporary Debates in Ethics. Cambridge, Mass: MIT Press.
- Rawls, John. 1971. A Theory of Justice. Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Rawls, John. 1993a [1982]. "The Basic Liberties and Their Priority." Political Liberalism, 289-371.
- Rawls, John. 1993b. Political Liberalism. New York: Columbia University Press.
- Rawls, John. 1997. "The Idea of Public Reason Revisited." University of Chicago Law Review 64, Summer: 765-807.
- Rawls, John. 1999a. Collected Papers. Samuel Freeman (red.). Cambridge, Mass.: Harvard University Press.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

- Rawls, John. 1999b. The Law of Peoples. Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Rawls, John. 1999c [1982]. "Social Unity and Primary Goods." Collected Papers, 359-87. (Først I Amartya K. Sen og Bernard Williams (red.) 1982. Utilitarianism and Beyond .Cambridge: Cambridge University Press, 159-185). Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Richardson, Henry og Paul Weithman, (red.) 1999. The Philosophy of Rawls: A Collection of Essays - 5 Volumes. Garland Publishing.
- Rousseau, Jean-Jacques. 1978 [1762]. On the Social Contract . Roger D. Masters (red.= New York: St. Martin's Press.
- Rahardjo, S. 2012. Ilmu Hukum, Bandung: PT Citra Aditya Bakti
- Sandel, Michael J. 1982. Liberalism and the Limits of Justice . Cambridge: Cambridge University Press.
- Scanlon, Thomas M. 1982. "Contractualism and Utilitarianism." Utilitarianism and Beyond.
- Sen, Amartya K. 1980. "Equality of What?" Choice, Welfare and Measurement.
- Wellbank, JH, Denis Snook, and David T. Mason. 1982. John Rawls and His Critics: an Annotated Bibliography . New York: Garland Publishing Company.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]